

برخورد عسکریین علیهم‌السلام با جریان‌های فکری

محمود مطهری نیا^۱

چکیده

عباسیان در قرن دوم هجری به خلافت رسیدند و تا دوره مأمون، ایرانیان در نهادهای قدرت، حضوری چشمگیر داشتند؛ ولی از زمان معتصم، به تدریج ترکان در حکومت نفوذ یافتند و خطری جدی از سوی آنان خلفای عباسی را تهدید می‌کرد. در این دوره بر اثر بی‌کفایتی خلفا و رواج فساد و رشوه در دستگاه حکومت، فاصله طبقاتی و فقر در میان توده‌های مردم فراگیر شده بود.

در این دوره، متوکل سیاست حمایت از اهل حدیث و سرکوبی معتزله و شیعیان را در پیش گرفت که نتیجه این تغییر رویکرد حکومت، تألیف برخی جوامع روایی و صحاح اهل سنت بود. عباسیان برای پیشگیری از قدرت یافتن اهل بیت علیهم‌السلام با اقداماتی مانند حصر خانگی و گماشتن جاسوسانی برای آنان، امامین عسکریین علیهم‌السلام را در تنگنا قرار می‌دادند.

امامان شیعه علیهم‌السلام نیز در راستای حفظ دین و تداوم خط امامت، در برابر جریان‌های انحرافی می‌ایستادند و با نفوذ دادن یاران خود در ساختار حکومت و حمایت از برخی قیام‌های مردمی، همچنین بهره‌گیری از سازمان وکالت و فراهم کردن زمینه‌های دوران غیبت، به وظایف خود عمل می‌کردند.

این نوشتار، ضمن توصیف وضعیت اجتماعی و فکری جامعه در دوران امامین عسکریین علیهم‌السلام، بیانگر برخورد این حضرات با وضعیت موجود است.

واژگان کلیدی: امامین عسکریین علیهم‌السلام، سامرا، حکومت عباسی، جریان‌های فکری.

سیر تحولات سیاسی در ساختار دولت عباسی

دولت عباسی در قرن دوم هجری و در پی افول امویان، به سبب فجایع عاشورا و اقدامات امامان بعد از سیدالشهدا علیه السلام، رفتارهای شاهانه حکام اموی و در نتیجه نارضایتی سیاسی، اعتقادی، اجتماعی مردم، با همراهی و طراحی ایرانیان و با عرضه شعارهای دوپهلویی مانند «الرضا من آل محمد» که حاکمیت خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای شنوندگان تداعی می کرد، در قالب تشکیلات منسجم و دقیقی بر سر کار آمدند.

از ابتدا تا دوره مأمون عباسی، حضور ایرانیان در نهاد حکومت چشمگیر است. در این مقطع ابتدا درگیری امین و مأمون بر سر حکومت رخ می دهد و سپس پایتخت دولت عباسی برای مدتی به خراسان و مرو منتقل می شود که این مقطع را می توان اوج نفوذ ایرانیان در نظر گرفت. این دوره دوام نیافت و در پی بی اعتمادی مأمون به اطرافیان ایرانی خود پس از طرد، حذف یا کشتن افراد صاحب نفوذ ایرانی، پایتخت دوباره به بغداد بازگشت. مأمون اختلافات داخلی عربی را نیز به گونه ای دامن زده بود و چنین می نمود که سرزمین پهناور اسلامی را تنها با قدرت عربی نمی توان اداره کرد.

با روی کار آمدن معتصم عباسی در پی مأمون، او که از ناحیه مادر با ترکان نسبت داشت، زمینه ورود ترکان ماوراءالنهر به حکومت عباسی را فراهم آورد. پیش از دوره معتصم، ترکانی که وارد عالم اسلام می شدند، در ابتدا به صورت اسیر جنگی و غلام و برده و گاه به صورت تاجر و بازرگان بودند، اما پس از آن که نیرو، توان و مهارت های

نظامی خود را بروز دادند، حتی توانستند در سپاه خلیفه عباسی نیز نفوذ کرده و از این طریق گاه بر مسند قدرت نیز تکیه زنند. این نفوذ در عصر معتصم عباسی (۲۲۷-۲۱۷هـ) به اوج رسید. یکی از اثرات مهم نفوذ مسلمانان در میان ترکان را می‌توان آشنایی ترکان با دین اسلام دانست.

با ضعیف شدن موقعیت اعراب در زمان حکومت عباسیان، نفوذ قوم ترک‌زبان رو به افزایش نهاد و معتصم به این علت که مادرش ترک بود، به ایشان علاقه و اعتمادی خاص داشت و موجبات رخنه آنها را در مراکز لشکری و دربار خلافت فراهم ساخت و از آن‌جا که به ایرانیان و اعراب اعتمادی نداشت، تعداد زیادی از آنها را به نگهبانی در گاه خود گماشت. ورود ترکان به دستگاه خلافت عباسی، موجب رقابت شدید میان آنان از یک سو و اعراب و ایرانیان از دیگر سو شد؛ رقابتی که برای به دست آوردن مال و مقام، شهر بغداد را ناامن و به کانونی برای توطئه‌ها و دسیسه‌های آنان تبدیل کرد. این در حالی است که تعداد ترکان پیوسته افزایش می‌یافت؛ زیرا علاوه بر توالد و تناسل فراوان آنان، هر ساله هزاران غلام ترک را از آن سوی جیحون به بغداد می‌آوردند و بدین ترتیب، دیری نپایید که بغداد آکنده از ترکانی شد که مورد حمایت و احترام خلیفه بودند. اقتدار فراوان و زیاده‌روی ترکان در طلب مال و مقام و گستاخی و بی‌باکی و خشونت و بی‌رحمی آنان، خیلی زود مشکلات و مصائب دردناکی برای مسلمانان به وجود آورد و نیز تهدید و خطری برای خلافت عباسی گردید. ترکان با تسلط بر دستگاه خلافت، رفتار خشونت‌آمیزی با مردم در پیش گرفتند؛ در بازارها و کوچه‌های تنگ اسب می‌تاختند و کودکان و ضعیفان و پیرزنان را لگدکوب می‌کردند و زنان را به زور به انحراف می‌کشیدند.

جانشینان معتصم نیز تا مدتی در باب ترکان همان شیوه را دنبال کردند و ترکان بر همه چیز چیره گشتند. گسترش قدرت ترکان به مرور ایام اسباب تهدید و خطری جدی را برای خلفای عباسی فراهم ساخت، تا جایی که غلامان ترک به راحتی دست به قتل، آزار یا حتی تغییر قدرت خلفا زدند و به تدریج این نفوذ و قدرت به جایی رسید که در هر ولایتی از قلمرو خلافت، امیری یا صاحب قدرتی نفوذ پیدا کرد. خواجه نظام‌الملک در مورد غلامان ترک

دستگاه معتصم چنین می‌نویسد:

غلامان معتصم چنان بودند که از خلفای بنی‌عباس هیچ کس از آن سیاست و هیبت و عدت نبود که معتصم را بود و چندان بنده ترک که داشت کس نداشت. گویند: هفتاد هزار غلام ترک داشت و بسیار کس را از غلامان برکشیده بود و به امیری رسانیده بود و پیوسته گفتمی که خدمت را چون ترک نیست.

بدین ترتیب برخلاف انتظار معتصم که برای مقابله با نفوذ روزافزون ایرانیان و اعراب، غلامان و مزدوران ترک را برکشیده بود، آشکار شد که درمان، خطرناک‌تر از درد گشته است:

افزایش این مخالفان مهاجم و رفتار ناهنجارشان با مردم، آن قدر تحمل‌ناپذیر شد که مردم بغداد به معتصم شکایت بردند و از درازدستی و ستمکاری آنان بنالیدند و بر ضدشان مسلح شدند و عده‌ای از آنها را به قتل رساندند. گروهی نیز نزد معتصم رفتند و گفتند: اگر ترکان را از بغداد بیرون نبری، با تو خواهیم جنگید. پرسید: چگونه با من می‌جنگید؟ گفتند: با آه سحرگاه. معتصم گفت: من طاق آن را ندارم. به گفته طبری، پیرمردی روز عید در برابر معتصم برخاست و گفت: خداوند پاداش نیک را از تو بردارد که این بیگانگان سنگدل (ترکان) را همسایه ما کردی تا کودکان ما را یتیم و زنانمان را بیوه کنند.

این گونه سخنان، معتصم را برآن داشت تا پایتخت را از بغداد بیرون برد و شهری جدید برای مقر حکومت خویش و برای سکونت ترکان بسازد. از این رو، پس از نماز عید سال ۲۲۰ق. از بغداد بیرون رفت و دیگر به آن شهر بازنگشت. وی مدتی بر ساحل نهر قاطول در دهکده‌ای که محل سکونت عده‌ای از نبطیان بود، سکنی گزید؛ اما از سرما و سختی آن جا برنجید و در جست‌وجوی مکانی دیگر برآمد تا آن که به محل کنونی سامراء در قسمت علیای دجله رسید و آن جا را که هوایی پاک و آبی گوارا و خاکی حاصلخیز داشت، برای شهر دلخواهش برگزید. بنای قصر خلیفه پیش از هر کاری آغاز گردید و سپس برای هر یک از فرماندهان و لشکریان ترک زمینی اختصاص یافت تا خانه‌های خود را بسازند؛ آن گاه به دستور خلیفه، هزاران کارگر و صنعتگر و افزارمند و بازرگان از شهرهای دیگر به سامراء آمدند تا نقشه و طرح شهری بزرگ را با خیابان‌ها و کوچه‌ها و بازارها و محل صنعتگران و پیشه‌وران آماده نمایند. دیری نپایید که شهری آباد و مجلل ساخته شد؛ اما این امر آثار نامطلوبی بر عمران و آبادی و اقتصاد شهر بغداد گذاشت.^۲

تأسیس شهر سامراء (سُرَّ مَن رَأَه)

با جست‌وجو در منابع تاریخی و جمع‌بندی مطالب گفته شده، می‌توان علت بنای شهر سامراء را چنین یافت:

شدت نارضایتی مردم از ترکان، به واسطه قتل و غارت و تجاوزهای آنان که مردم را در آستانه شورش قرار داده بود.^۳ بی‌اعتمادی جدی معتمد به امرای ترک، او را واداشت تا مکان استقرار آنان را به گونه‌ای طراحی کند که هم بتوان به راحتی ترکان را سرکوب کرد و هم در صورت ضرورت، راه گریز مناسبی از دست ایشان وجود داشته باشد.^۴ در سال‌های بعد، متوکل عباسی که در صدد محدود کردن قدرت ترکان و ایجاد نفاق بین آنها برآمد، با ضبط اموال سپهسالار خود به نام «صیف» و اعطای آن به سپهسالار دیگر به نام «فتح بن خاقان» کوشید تا میان ترکان اختلاف و تفرقه بیاندازد، اما صیف و سپهسالار دیگری به نام «بغا» متوکل عباسی را در شب چهارم شوال ۲۴۷هـ همراه فتح بن خاقان به قتل رساندند.

متوکل با تقسیم امپراتوری عباسی میان پسران خود کوشید تا از واگذاری ولایات به سران ترک شانه خالی کند که با کشته شدن وی به دست ترکان، این تدبیر نیز اثری نداشت. با قتل متوکل به دست سپهسالاران ترک تمام هیبت و حرمتی که خلفا نزد ترکان داشتند، از میان رفت و کم‌کم خلفای ضعیف عباسی بازیچه دست امرای متنفذ ترک شدند. عزل و نصب خلفا نیز در دست ترکان قرار گرفت؛ به طوری که آل‌بویه شیعی مذهب نیز به راحتی توانستند بر دستگاه خلافت عباسی مسلط شوند. نخستین شکل نفوذ ترکان در قلمرو اسلام، نتیجه فتوحات اعراب مسلمان در آسیای مرکزی و رواج رسم بردگی در آن عصر بوده است و تحولات سیاسی دستگاه خلافت به انضمام مسئله مملوکان ترک و پیروی از این شیوه در حکومت‌های ایرانی، به تدریج چهره سیاسی قلمرو ایران و اسلام را دگرگون کرد.

محققان دوره دوم عباسی را دوره نفوذ ترکان می‌دانند که با معتمد آغاز شد و با کشتن متوکل به اوج خود رسید، تا جایی که هر گاه اراده می‌کردند، خلیفه را به سان اسیری در دستان خود، عزل و نصب کرده یا حتی می‌کشتند. ظلم و ستم ترکان در هر منصب و جایگاهی، مهم‌ترین ویژگی این دوره است که بر تمام شئون زندگی مردم سایه انداخته بود.

بیشتر وزرا و امرای عباسی افرادی بی کفایت و ستمگر بودند و در تحقیر و ضرب و شتم و شکنجه مردم و از بین بردن حقوق آنان و چپاول اموالشان، سعی تمام داشته و از هیچ کاری دریغ نداشتند. علاوه بر این، ضعف دستگاه خلافت - به سبب عیاشی و حیف و میل کردن بیت‌المال و تسلط ترک‌ها - از یک سو و فشار و ظلم به توده مردم، از سوی دیگر، باعث برپا شدن آشوب‌ها و قیام‌هایی در این دوره شد. این شورش‌ها و نهضت‌ها در حقیقت نتیجه طبیعی آن ضعف و ظلم بود.

این حرکت‌ها برخی فتنه و بدون ریشه بودند و رهبری آنها در دست عده‌ای از اشرار بود؛ همچون فتنه «خوارج» و شورش «صاحب زنج» و برخی دیگر جنبش‌هایی در برابر ظلم خلفا یا فریاد اعتراض به استیلاي ترکان بودند و دسته آخر، قیام‌هایی بودند اصیل و با پشتوانه، که به طرفداری از «رضای آل محمد علیهم‌السلام» برپا می‌شد که به «قیام‌های علویان» مشهور است. این قیام‌ها به لحاظ بینش گروندگان به آنها یا خلوص رهبران آن، به چند گونه تقسیم می‌شوند، اما همه آنها به وسیله علویانی سلحشور و حق‌طلب برپا می‌شد که صفحات تاریخ پر از رشادت‌های آنان است.^۵

شورش سپاهیان و شاکریه به سال ۲۴۹ هـ و ارتشیان به سال ۲۵۲ هـ در بغداد برای گرفتن حقوق خود، شورش‌های مردم سامراء در سال‌های ۲۴۹ و ۲۵۱، فتنه خوارج به‌خصوص در سال‌های ۲۵۲ تا ۲۶۳ هـ و شورش زنگیان به رهبری صاحب زنج از خطرناک‌ترین و مؤثرترین حوادث این دوره، یعنی دوره دوم خلافت «سامراء» و هنگام ضعف و از هم پاشیدن آن در زمان «مهتدی» و «معتمد» است؛^۶ تا آن‌جا که بسیاری خطر آن را برای کیان خلافت عباسی بیش از ترکان می‌دانند. قیام‌های علویان در اعتراض به ظلم و ستم حکام به همه مردم و به‌خصوص چهره‌هایی مثل: محمد بن قاسم، محمد بن صالح، یحیی بن عمر، حسن بن زید، حسن بن علی حسنی، محمد بن جعفر بن حسن، احمد بن عیسی، حسن بن اسماعیل، حسین بن محمد، محمد بن جعفر، موسی بن عبدالله، علی بن عبدالله طالبی و احمد بن محمد همه بیانگر شرایط آشفته سیاسی آن دوره است و بدیهی است که از اولین تبعات آشفته‌گی‌ها در حاکمیت، تلاش زبردستان در مناطق مختلف برای خودمختاری و اعلام استقلال است که در دوره یاد شده از حکومت عباسیان، به روشنی در اندلس، شمال آفریقا، ایران، مصر و شام دیده می‌شود.^۷

مهم‌ترین ویژگی‌های خلافت عباسی در این دوره عبارتند از:

۱. از دست رفتن تمرکز حکومت؛ ۲. ایجاد حکومت‌های مستقل که برخی از آنها به قدرت معنوی سلطان اعتراف داشتند؛ ۳. کاهش نقش سیاسی خلفا؛ ۴. ورود مردمی جدید به جامعه اسلامی.

هرچند این ویژگی‌ها نتیجه اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی عصر اول عباسی بود که با خود بذره‌های جدایی را حمل کردند، اما در واقع از قرن دوم هجری قلمرو حکومت بسیار گسترش یافت؛ تا اندازه‌ای که اداره آن از مرکز خلافت ناممکن شد. این امر از یک سو به علت ناسازگاری و تناسب نداشتن وسایل انتقال با این گسترش روزافزون، و از سوی دیگر نتیجه رشد آگاهی نژادی و مذهبی بود. در برابر این واقعیت، حکومت به پیروی از سیاستی متضاد روی آورد که بر تجزیه متمرکز بود و با توجه به اوضاع آشفته اجتماعی و سیاسی، عده‌ای از آن جدایی بهره بردند و گرایش جدایی‌خواهانه‌ای ایجاد شد که زمینه را برای برپایی حکومت‌های مستقل فراهم آورد.

گفتیم که حکومت عباسی از آغاز پیدایش، عوامل این جدایی را ایجاد کرد؛ آن‌گاه که مردم غیرعرب برای رسیدن به اصل برابری کامل با عرب - که در گذشته از آن محروم بودند - گام برداشتند و در نتیجه روحیه شعوبی‌گری نزد مردم غیرعرب پدید آمد و شرایط برای ایجاد حکومت‌های جدایی طلب فراهم شد.

وضعیت اجتماعی مردم در دوره دوم عباسی

در این دوره به علت بی‌کفایتی خلفا و غرق بودن آنها در عیاشی و ولخرجی‌های بی‌حد و حصر و دنیاپرستی، جامعه در عمل به دو قشر و دو قطب بزرگ تقسیم شده بود: فقیر فقیر و غنی غنی، یا اکثریت محروم و اقلیت برخوردار. شکاف و فاصله طبقاتی و جشن‌ها و بخشش‌های بی‌حساب و بی‌رویه خلفا و درباریان، چه به خویشان و همسران و چه در بزم‌های ننگین شبانه به آوازه‌خوانان و رقاصه‌ها و دلکک‌ها و لباس‌های فاخر و زربافت و سفره‌های رنگین و اختلاس‌های برخی از وزرا و دیگر کارگزاران حکومت، شرایط اجتماعی زندگی آن دوره را تحت تأثیر قرار داده بود. دکتر «شوقی ضیف» در کتاب خود، تصویری از میزان ثروت انبوه برخی وزرا، امرا و منشیان خلفای عباسی و اختلاس‌ها و رشوه‌های آنان را آنان ارائه می‌دهد.

به گفته او دستگاہ خلافت و کارمندان دولت غرق در فساد و رشوه بودند؛ به طوری که بدون اغراق می‌توان ادعا کرد، بیشتر کارمندان دولت، به‌خصوص مأموران مالیات و خراج، غرق در اختلاس و رشوه بودند. وزرا هم برای رسیدن به وزارت، رشوه‌های کلان می‌دادند، تا آن‌جا که بعضی برای دست یافتن به این مقام تا پانصد هزار دینار می‌پرداختند؛ چون می‌دانستند به زودی جبران خواهد شد!

بدیهی است که نتیجه چنین رفتارها و سیاست‌هایی فقر و سیه‌روزی توده مردم، یعنی کشاورزان، کارگران، فرهنگیان، خدمتکاران و صاحبان حرفه‌ها و صنایع کوچک بودند؛ همانانی که آنچه طبقه مرفه داشت، از کدّ یمین و عرق جبین آنها بود و آنچه مرفهین بی‌درد به یغما می‌بردند، در واقع چیزی جز دسترنج اینان نبود. گرچه در خلال آنچه گفتیم، وضعیت توده مردم روشن گشت و دیدیم که بسیاری از قیام‌ها و شورش‌های این دوره، به‌ویژه «صاحب زنج» و بعدها «قرامطه»، فریاد و واکنشی در برابر این همه ظلم و چپاول طبقه حاکم و فقر و فلاکت توده‌های پابرنه بود.^۸

وضعیت فکری جامعه در دوره دوم عباسی

آنچه به لحاظ «وضعیت فکری» در این دوره در خور توجه و تأمل است، تغییر خط مشی فکری متوکل از اعتزال (مذهب رسمی دولت به مذهب «اهل حدیث» و چرخش آشکار سیاست سرکوبی معتزله و شیعیان و حمایت از اهل حدیث است که غالب اهل سنت را تشکیل می‌داد.

معتزله از واژه «اعتزال» به معنای کناره‌گیری و دوری جسستن است و در دانش فرقه‌شناسی عنوان یکی از مشهورترین مکاتب کلامی و روش‌های فکری است که در نیمه نخست قرن دوم هجری توسط واصل بن عطا (متوفای ۱۳۱هـ) در بصره بنیان نهاده شد. از این گروه با اسامی و القاب پسندیده‌ای چون «عدلیه»، «اهل العدل والتوحید» و عناوین ناپسندی چون: «وعیدیه»، «معطله»، «جهمیه» و «قدریه» یاد شده است. اما اصطلاح معتزله مشهورترین نامی است که برای آنها به کار می‌رود و خود آنها نیز نوعاً از این کاربرد پرهیزی ندارند.^۹

با این همه، تمایز و شکل‌گیری این گروه به عنوان یک دسته مستقل و متمایز کلامی یا

فرقه‌ای را باید معلول تلاش‌های پیوسته شخصیت‌ها و متفکران هوشمند و قهرمانی دانست که در یک بستر تاریخی (با همه فراز و نشیب‌های سیاسی و فکری) بر غنا و رشد و رواج آن افزودند و پس از کمال فکری به شرح و تعلیم آن نیز پرداختند.

بنای این مکتب، بر عقل‌گرایی مفرط است. این جریان مبنای نوعی تفتیش عقاید در دوره مأمون شد، اما پس از اندک زمانی متوکل با یک چرخش آشکار، سیاست حمایت از اهل حدیث و سرکوبی معتزله و شیعیان را در پیش گرفت و بدین وسیله توانست رضایت توده مردم را که به سبب سخت‌گیری‌های معتزله و حمایت‌های بی‌دریغ خلفا از آنان، به ستوه آمده بودند، فراهم آورد؛ تا آن‌جا که برخی در ستایش او به سبب این کار مبالغه کرده و او را یکی از سه خلیفه و احیاکننده سنت و از بین برنده بدعت نامیدند.^{۱۰}

وی با این اقدام خود موفق شد علویان را که بیشتر آنان گرایش نزدیک به معتزله داشتند و در واقع عناصر تندرو جامعه را تشکیل می‌دادند، شکست عمده‌ای بدهد. متوکل با این چرخش فکری، برای رسیدن به اهداف سیاسی خود و نابودی هر چه بیشتر معتزله و شیعه، روش‌های خاصی را در پیش گرفت.

نخست، تفتیش عقاید مذهبی (المحنة) علیه راویان عامه که از سوی «مأمون» و با حمایت معتزله اعمال می‌شد را ممنوع ساخت و ایشان و هواداران آنان را به پذیرش شعارهای ضد شیعی ترغیب کرد.

دوم، «ابن زیات» وزیر و همکارانش را از مشاغل خود برکنار کرد و به جای او «جرجرائی» و «ابن خاقان» را که گرایش‌های افراطی ضدشیعی داشتند، منصوب کرد.

سوم، دست به ایجاد ارتش نوینی موسوم به «شاکریه» زد. بدین منظور افرادی را از مناطقی که به ضدیت با علویان معروف بودند، به ویژه از شام، جزیره، جبل، حجاز و حتی از عینا، که علیه تفتیش عقاید مذهبی (محنة القرآن) قیام کرده بودند، استخدام کرد.^{۱۱}

از دیگر رویدادهای مهم در این دوران، شکل‌گیری و تدوین برخی جوامع روایی و صحاح اهل سنت، همچون مصنف ابن ابی شیبیه، (متوفای ۲۳۵ هـ)، صحیح بخاری (متوفای ۲۵۶ هـ) و صحیح مسلم (متوفای ۲۶۱ هـ) است.^{۱۲}

وضعیت امامان شیعه علیهم السلام در عهد عباسی

نگاهی گذرا و اجمالی به تاریخ حیات امامان علیهم السلام نشان می‌دهد که این جریان منسجم و خط پیوسته به سان رودی خروشان در گذر ایام بسته به شرایط، از خود انعطاف کافی نشان می‌داد تا این سیر کلی دچار اختلال نشود. عباسیان که با فریب عمومی و سوء استفاده از عنوان خاندان اهل بیت علیهم السلام بر سر کار آمده بودند، به خوبی از پتانسیل حضور و رهبری ایشان برای قیام‌های علویان آگاه بودند از همان آغاز حکومت، مشکلاتی بی‌سابقه برای ائمه علیهم السلام به وجود آوردند. از جمله این مشکلات به این موارد می‌توان اشاره کرد:

- محدودیت‌های آموزشی امام ششم علیه السلام در ابتدای دوره عباسی به رغم آزادی نسبی پیش آمده در پایان دوره اموی.

- اسارت‌ها و زندان‌های طولانی امام هفتم علیه السلام که عملاً عمده ارتباطات ایشان را محدود به خانواده و نزدیکان کرد و آنان مریدان نسل بعدی شیعیان شدند.

- امام هشتم علیه السلام با محدودیتی ویژه روبه‌رو شدند و در قالب ولایت‌عهدی اجباری، هم فعالیت‌های حضرت محدود شد و هم به طور کامل زیر نظر قرار گرفتند و کار به جایی رسید که همسر تنها فرزند ایشان که قرار بود عهده‌دار امامت شود، از خانواده و کارگزار عباسیان شد و در نهایت امام نهم علیه السلام را مسموم ساخت.

در همین دوران است که سامراء (یا به تعبیر دقیق‌تر «سرّ من رآه») ساخته می‌شود تا بینندگان از دیدن آن خرسند شوند و تا حدی از شرّ آزار و اذیت ترکان آسوده گردند. ساختار پادگانی این شهر عباسیان را قادر می‌ساخت امامان شیعه علیهم السلام را به آسانی هرچه بیشتر کنترل کرده و در حقیقت در حصر خانگی نگاه دارند. بدیهی است از جمله اصلی‌ترین مشکلات امامان در این دوره حضور جاسوسان در منزل و اطراف محل سکونت ایشان بود که محدودیت‌های بیشتری را برای ایشان رقم می‌زد.

عمده‌ترین دلیل محدودیت‌های به وجود آمده به دست عباسیان برای امامان، به‌ویژه امام عسکری علیه السلام را می‌توان به قدرت رقابت علویان و خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله برای تصاحب حکومت و خلافت و بشارت‌های بیان شده انبیا، اولیا و اوصیا علیهم السلام درباره ظهور منجی آخرالزمان

و تحقق همه پیش‌بینی‌های بیان شده درباره آنچه پیش از او رخ خواهد داد و با آمدنش بساط ظلم و ظالم از زمین برچیده خواهد شد، دانست. تصریح به این امر، از مسلمات روایات و منابع اسلامی است و شیعه و سنی در تحقق آن شک ندارند که مردی از نسل رسول خدا ﷺ خواهد آمد و جهان را از عدالت آکنده می‌سازد؛ پس از آن که از ظلم و ستم پر شده باشد. امام ششم علیه السلام در این باره فرموده‌اند:

«ولادت موسی علیه السلام بدین گونه بود که چون فرعون دانست زوال ملکش به دست او انجام می‌پذیرد، کاهنان را احضار کرد و آنها به وی گفتند این مرد از تیره بنی اسرائیل خواهد بود. او هم به مأموران خود دستور داد تا شکم زنان آبستن را شکافته و اطفال آنها را سر ببرند. برای این منظور بیش از بیست هزار طفل را به قتل رساندند، و با این همه خداوند موسی را حفظ کرد و آنها به وی دسترسی نیافتند. بنی‌امیه و بنی‌عباس هم چون دانستند که دولت و امرا و ستمگرانشان به دست قائم ما نابود می‌شود، دشمنی ما را به دل گرفتند و با شمشیر کشیده به کشتن و قطع نسل خاندان پیغمبر پرداختند؛ با این امید که «قائم آل محمد» را به قتل رسانند، ولی خداوند نگذاشت که هیچ یک از ستمگران به وی دست یابد و بدین گونه نور خود را کامل کرد؛ هرچند مشرکین ناخوش بدارند».^{۱۳}

مانند این روایت از امام عسکری علیه السلام نیز روایت شده است.

برخی اقدامات بازدارنده عباسیان برای مقابله با اراده الهی درباره ولادت امام موعود علیه السلام را چنین می‌توان برشمرد:

- جاسوسی در قالب پزشک، همسر، پیرو و...؛

- اسارت و حصر خانگی؛

- آزار و اذیت یاران و دوستان و شکنجه ایشان برای شناسایی امام موعود علیه السلام؛

- تهدید و تلاش پیوسته برای ترور و قتل امام عسکری علیه السلام و جلوگیری از تولد امام موعود علیه السلام؛

- کنترل موالید احتمالی امام عسکری علیه السلام.^{۱۴}

پیش و بیش از اقدامات یاد شده، مهم‌ترین تلاش مخالفان تشیع را می‌توان فرقه‌سازی و تأسیس و ترویج آیین‌های بدلی دانست. راه‌اندازی فرقه‌ها همواره یکی از دو اثر جدی را

برای تضعیف تشیع به دنبال داشته است:

۱. اولین و ساده‌ترین نتیجه فرقه‌سازی، جدا شدن افراد و نیروها از کنار هم و در نتیجه، کاسته شدن از توان رویارویی با دشمن است. از همین رو در اسلام بر وحدت و اتحاد بسیار تأکید شده است.

۲. دومین و بدترین نتیجه فرقه‌سازی و پیروی از فرقه‌سازان، دشمنی با جریان‌های مخالف و معارض فرقه، با انگیزه‌های متفاوتی مانند جاه‌طلبی و قدرت‌طلبی و رقابت است. فرقه‌های اسلامی گاه حتی تا این اندازه تعارض را با تشیع بروز داده‌اند. اولین تفرقه و جدایی از اصل اسلام و تشیع در سقیفه و ماجرای جانیشینی رسول خدا ﷺ پدید آمد.^{۱۵} انشعابی که زمینه‌ساز انشعابات بعدی را فراهم آورد و حتی در قرون بعد در درون خود پیوسته دچار انشعاب‌های کلی و جزئی شد.

مشکلات شیعیان در این دوره

شیعیان در این دوران، به رغم گسترش چشمگیرشان، با مشکلاتی دست و پنجه نرم می‌کنند که اهم آنها از این قرار است:

۱. ارتباط حداقلی با امام

امام گرچه در این دوره، به صورت‌های مختلف با شیعیان خود در تماس بودند، اما کنترل شدید ایشان از یک سو و شکنجه و آزار کسانی که با ایشان تماس می‌گرفتند از سوی دیگر، باعث می‌شد که ارتباط امام با پیروان خود به حداقل برسد.

۲. فشار

در این دوره، شیعیان از جانب خلفای عباسی به شدت زیر فشار و اختناق بودند. برای نمونه می‌توان به جنایات متوکل در مورد شیعیان و علویان، از تشکیل سپاه «شاکریه» گرفته، تا تخریب قبر امام حسین علیه السلام اشاره کرد. او برای فشار هرچه بیشتر بر شیعیان، به حاکم مصر دستور داد تا طالبیون را به عراق تبعید کند. حاکم مصر نیز چنین کرد. آن‌گاه متوکل در سال ۳۳۶ هـ آنان را به مدینه که محل تبعید علویان بود راند.^{۱۶}

وی همچنین به ساکنین حجاز هشدار داد تا هیچ گونه ارتباطی با علویان نداشته باشند و از آنها حمایت مالی نکنند. بسیاری از افراد بدین سبب به شدت مجازات شدند. بنا به نوشته اصفهانی، متوکل در نتیجه اعمال این شیوه‌ها، علویان را با رفتارهای خشونت آمیزی در مدینه مواجه کرد. مدینه جایی بود که علویان کلا از مردم دیگر جدا شده بودند و از حداقل احتیاجات زندگی نیز محروم ماندند.^{۱۷}

۳. اخراج از پست‌ها

مسعودی می‌نویسد: «متوکل، اسحاق بن ابراهیم حاکم سامراء و سیروان در استان جبل را به دلیل شیعه بودن، از سمت خود برکنار کرد».^{۱۸} بسیاری دیگر از مردم نیز موقعیت‌های خود را به همین دلیل از دست دادند.^{۱۹}

۴. گرفتن امکانات اقتصادی

متوکل سرزمین فدک را که دارایی حسینیان بود، مصادره کرد. در آمد ملک فدک بنا به نوشته سید ابن طاووس در آن زمان بالغ بر ۲۴ هزار دینار بود. متوکل، فدک را به «عبدالله بن عمر بن زیار» از هواداران خود اعطا کرد^{۲۰} و همان گونه که در بالا اشاره کردیم، به ساکنین «حجاز» هشدار داد تا هیچ ارتباطی با علویان نداشته باشند و آنها را از نظر مالی حمایت نکنند. ابوالفرج اصفهانی می‌نویسد: «متوکل، علویان را در تنگنای اقتصادی قرار داد و رسماً هرگونه کمک و نیکی در حق آنان را ممنوع کرد و متخلفان را مجازاتی سخت و کیفری سنگین می‌داد».^{۲۱}

اقدامات مهم و اساسی

در راستای حفظ اسلام راستین و تداوم خط امامت و ولایت، مجموعه اقداماتی از سوی ائمه علیهم‌السلام انجام گرفت که مهم‌ترین آنها را می‌توان چنین فهرست کرد:

۱. برخورد قاطع علمی و عملی با جری‌ان‌های انحرافی

هر کدام از امامان این دوره به گونه‌ای با جریان‌های انحرافی مواجه بودند. در این مواجهه، گاه از ابزارهای علمی استفاده می‌شد و گاه با افشاگری و حتی ابراز براءت و لعن شفاهی یا کتبی، شیعیان را از اطراف آنان پراکنده می‌ساختند^{۲۲} و در برخی موارد نیز که روش‌های علمی

پاسخ گو نبود، به ابزارهای عملی روی آورده و حتی ممکن بود به قتل برخی از سردسته‌های جریان‌های انحرافی و چالش‌ساز دستور دهند. برای نمونه امام هادی علیه السلام در ادامه فعالیت امامان پیشین، با غالیان درگیر شد؛ زیرا در میان اصحاب او نیز افرادی از غالیان وجود داشتند. «احمد بن محمد بن عیسی» یکی از شیعیان دانشمند و معتدل که سخت به ائمه طاهرین علیهم السلام دل بسته و با هر گونه غلوئی در دین مخالف بود، نقل کرده که نامه‌ای از امام هادی علیه السلام پرسیدند: احادیثی را به شما و پدرانتان نسبت داده‌اند که دل‌ها از شنیدن آنها مضمتر می‌شود و بدان دلیل که این احادیث از پدران بزرگوارتان نقل می‌شود، جرأت رد آنها را به خود نمی‌دهیم. مثلاً علی بن حسکه و سالم بن یقظین که خود را از موالی و منسوبان شما معرفی می‌کنند، نقل می‌کنند که در آیه **﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾** فحشا و منکر، اشاره به شخصی است که اهل رکوع و سجود نبوده است و منظور از زکات، مردی مشخص است، نه پرداخت مبلغی درهم و دینار و اموری از فرائض و سنن و معاصی را بر همین منوال تأویل می‌کنند. اگر مصلحت می‌دانید، این امر را برای ما روشن فرمایید و به پیروانتان منت نهاده، آنها را از منجلاب چنین تأویلات انحرافی آموختن نجات دهید. آن حضرت در پاسخ نوشتند: «لیس هذا من دیننا فاعتزله»؛ این گونه تأویلات از دین ما نیست؛ از آن پرهیزید.

مانند همین نامه از ابراهیم بن شیبیه و سهل بن زیاد نیز روایت شده است؛ به طوری که پاسخ امام به یکی از آنها بسیار مفصل بوده و در آن، علاوه بر رد محمد بن حسکه و انکار ولایت و وابستگی او به خاندان رسالت، سخنان وی را باطل شمرده و شیعیان خود را به پرهیز از آنها امر فرموده است. حتی از آنها خواسته تا به هر کدام از این دو نفر دست یافتند، بی‌درنگ به قتلشان اقدام کنند. در روایت دیگری محمد حسکه و قاسم یقظینی از سوی امام لعن و نفرین شده‌اند.

علی بن حسکه، استاد قاسم شعرانی یقظینی بوده که او نیز از بزرگان غلات و مطرود ائمه طاهرین علیهم السلام است. حسن بن محمد بن بابای قمی و محمد بن موسی شریقی نیز از شاگردان علی بن حسکه بوده‌اند. از دیگر کسانی که مورد لعن امام هادی علیه السلام قرار گرفته‌اند، محمد بن نصیر نمیری و فارس بن حاتم قزوینی بودند. امام ضمن نامه‌ای که در آن از ابن بابای قمی بیزاری جسته‌اند، فرموده‌اند: «او گمان برده که من او را به نبوت برانگیخته‌ام و او باب من است! ... اگر توانستید او را بکشید».^{۳۳}

۲. نفوذ دادن یاران در ساختار حکومت برای کاهش فشارها

جاسم حسین می‌نویسد:

سازمان امامیه (و کلا) به هواداران خود اجازه می‌داد تا در دستگاه خلافت عباسی کار کنند. از این رو محمد بن اسماعیل بن بری و احمد بن حمزه قمی مقامات والایی در وزارت اشغال کردند.^{۲۴} نوح بن دراج، قاضی بغداد و پس از آن، قاضی کوفه بود. چون بستگان او از کارگزاران امام جواد علیه السلام بودند، عقیده خود را در طول اشتغال به این سمت پنهان داشت.^{۲۵} بعضی دیگر از امامیه مانند حسین بن عبدالله نیشابوری، حاکم بست و سیستان شد و حکم بن علیا اسدی به حکومت بحرین رسید. هر دو نفر به امام جواد علیه السلام خمس می‌پرداختند که حاکی از بیعت پنهانی ایشان با امام نهم است.^{۲۶}

۳. حمایت محدود و غیر مستقیم از برخی قیام‌های ضدحاکمیت

با مطالعه دقیق جریان‌ها و قیام‌های این دوره، می‌توان دریافت که امامیه ادعای هر علوی که خود را قائم و مهدی موعود بداند، تکذیب کردند؛ ولی با بعضی از قیام‌های علویان که به ایشان وفادار بودند، همراهی نشان می‌دادند. همین امر، ما را به این حقیقت رهنمون می‌سازد که ائمه دو روش را برای رسیدن به اهداف حقه خود طرح‌ریزی کرده بودند: نخست، بر فعالیت‌های علمی، فرهنگی و مذهبی در میان مردم، بدون آن که خود را به ظاهر درگیر مسائل سیاسی کنند، همت گماشتند. دوم، بعضی از قیام‌های شیعیان که وفادار به خود بودند را پنهانی مورد حمایت قرار دادند.^{۲۷}

۴. تقویت ارتباطات غیر مستقیم با یاران، با استفاده از سازمان وکالت

«سازمان وکالت» نهادی بود که به طور جدی از دوره امام صادق علیه السلام مشغول به فعالیت بود و تا پایان دوره غیبت صغرا فعالیت‌های آن ادامه داشت. با بررسی شواهد تاریخی چنین به دست می‌آید که سازمان وکالت از آغاز تا پایان فعالیت آن، کارکردهای گوناگونی داشته است که از آن جمله عبارت است از:

- دریافت، تحویل و توزیع وجوه شرعی؛

- رسیدگی به اوقاف؛

- راهنمایی و ارشاد شیعیان و مناظره با مخالفان؛

- ایفای نقش سیاسی سازمان و کالت؛

- ایفای نقش ارتباطی سازمان و کالت؛

- کمک به نیازمندان و حل مشکلات شیعیان.

در این میان می‌توان مهم‌ترین نقش سازمان و کالت را نقش ارتباطی آن دانست؛ زیرا بدیهی است شیعیانی که در نقاط دوردست می‌زیستند و گاه حتی برای یک بار نیز موفق به دیدار امام خویش نمی‌شدند، برای رفع نیازهای شرعی، مالی و... به وکلا یعنی واسطه‌های امام در شهرهای مختلف روی می‌آوردند. پرداخت وجوه مالی به وکلا، پرسش از مسائل شرعی، کلامی و اعتقادی، عرضه نمودن مکاتبات و نامه‌ها به محضر امام علیه السلام به واسطه وکلا و دریافت پاسخ، ارسال پیام‌های شفاهی و دریافت پاسخ آنها و امور دیگر، از جمله مواردی بود که وکلا به عنوان واسطه بین امام و شیعیان انجام می‌دادند. پیداست اگر «سازمان و کالت» در میان نبود، این امور معطل، و شیعیان بلا تکلیف می‌ماندند. اوج فعالیت‌های سازمان در این دوره و به‌ویژه دوره غیبت امام عصر علیه السلام قابل مشاهده است.

۵. آماده کردن عملی و نظری شیعیان برای ورود به دوره غیبت

با توجه به علم ائمه علیهم السلام به غیبت امام عصر (عج)، امامان پیش از ایشان تمام تلاش خویش را برای آماده کردن شیعیان جهت ورود به این دوران به کار برده‌اند که گاه با تبیین علمی بوده و گاه از روش‌های عملی برای این منظور استفاده کرده‌اند. برای نمونه، کاری که امام هادی و امام عسکری علیهم السلام برای آماده‌سازی زمینه غیبت حضرت مهدی (عج) انجام دادند، افزایش گام‌به‌گام ارتباط شیعیان از پس پرده و حجاب و با واسطه در برخورد با شیعیان بود. این واقعیت با توجه به کلامی که مسعودی، در «اثبات الوصیه» آورده، به خوبی روشن می‌شود. وی می‌گوید:

امام هادی علیه السلام از بسیاری از موالیان خود، به جز معدودی از خواص، دوری می‌گزید و زمانی که امر امامت به امام حسن عسکری علیه السلام منتهی شد، آن حضرت از پس پرده با خواص و غیر آنان سخن می‌گفت؛ مگر در اوقاتی که به قصد خانه سلطان سوار بر مرکب می‌شد.

گرچه کلام مسعودی، به خصوص در مورد امام عسکری علیه السلام، خالی از مبالغه نیست، ولی در مجموع، اثبات کننده مدعای ماست. نزدیکی عصر آن دو امام به عصر غیبت نیز می تواند مؤید صحت این مدعا باشد؛ چرا که پنهان شدن و غیبت ناگهانی امام معصوم علیه السلام می توانست وضع دشوار و غیر قابل تحملی را برای شیعه پدید آورد.

به هر حال امام هادی و امام عسکری علیه السلام، هم به این دلیل که در پادگان نظامی سامراء زیر نظر حکام عباسی بودند و هم به این دلیل که در عصری نزدیک به عصر غیبت می زیستند، غالباً نسبت به شیعه پنهان بودند و غالب امور و ارتباط آنان با شیعیان از طریق مکاتبات، توقیعات و وکلا بود و به دلیل همین مکاتبات فراوان بود که برای مثال: احمد بن اسحاق قمی از امام عسکری علیه السلام طلب دست خطی می کند تا بدان وسیله، خط حضرت را از غیر آن بازشناسد.

چنین بود که شیعیان، دیدن آن حضرت و ملاقات با او را در مسیر رفت و آمد هفتگی آن بزرگوار به منزل خلیفه، مغتنم شمرده، در راه می نشستند و منتظر آن حضرت می ماندند. از جمله این دیدارها، ملاقات شخصی است که در دل، شبهه «ثنویت» داشته و امام هنگام بازگشت از منزل خلیفه، با انگشت سبابه اشاره می کند که: أحد أحد! او - خداوند - یگانه است. شخص دیگری که در مسیر حرکت امام به سوی منزل خلیفه نشسته و قصد می کند تا با صدای بلند مردم را به امامت آن حضرت فرا خواند، اما حضرت با اشاره انگشت بر دهان مبارک، او را از این کار باز می دارد.^{۲۸}

پی نوشت ها

۱. دکترای تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی.
۲. مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۶۳ - ۴۶۶.
۳. برای نمونه ر.ک: مروج الذهب، ج ۴، ص ۵۳؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۴۵۲.
۴. الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۴۵۱.
۵. جباری، تاریخ عصر غیبت، ص ۶۴. لازم به گفتن است از منبع حاضر برای نگارش این مقاله استفاده شایانی شده است.

۶. سید محمد صدر، تاریخ الغیبه الصغری، ص ۳۵۰.
۷. برای مطالعه بیشتر ر.ک: جباری، تاریخ عصر غیبت، ص ۶۴-۸۲.
۸. تاریخ عصر غیبت، ص ۹۴.
۹. برای نمونه ر.ک: ابن العبری، تاریخ مختصر الدول، ص ۹۶.
۱۰. تاریخ عصر غیبت، ص ۱۰۰.
۱۱. مروج الذهب، ج ۴، ص ۸۱.
۱۲. تاریخ عصر غیبت، ص ۱۰۱.
۱۳. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۲۰.
۱۴. ر.ک: ابن بابویه، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۰۷؛ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۲۹؛ طوسی، الغیبه، ص ۲۲۳.
۱۵. توضیح این‌که اهل سنت از شیعه جدا شده‌اند، مجال مفصل جداگانه‌ای می‌طلبید که علاقه‌مندان می‌توانند به آثاری که در این باره نوشته شده، مراجعه کنند.
۱۶. جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۸۳-۸۴.
۱۷. اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۳۹۶، به نقل از: تاریخ عصر غیبت، ص ۸۴.
۱۸. مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۰۶؛ کافی، ج ۱، ص ۵۰۰.
۱۹. مقاتل الطالبیین، ج ۴، ص ۴۱۱؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۷.
۲۰. سید بن طاووس، کشف المحجّه، ص ۱۲۴.
۲۱. مقاتل الطالبیین، ص ۵۹۹، به نقل از: تاریخ عصر غیبت، ص ۱۳۴.
۲۲. مجموعه مفصل و جالبی از این‌گونه مطالب در احتجاج مرحوم طبرسی و به نقل از ایشان و دیگر آثار در کتاب «تحفه امام هادی علیه السلام»، نوشته مرحوم سید محمد خادمی آمده است.
۲۳. ر.ک: رجال کشی، ص ۵۱۶ - ۵۱۸.
۲۴. رجال نجاشی، ص ۲۵۴.
۲۵. همان، ص ۸۰ و ۹۸.
۲۶. کافی، ج ۵، ص ۱۱۱؛ طوسی، الاستبصار، ج ۲، ص ۵۸، به نقل از: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۷۹.
۲۷. تاریخ عصر غیبت، ص ۱۴۵.
۲۸. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۹۳.